

اروپای متحد: دژی دفاع

از: دکتر احمد نقیب‌زاده دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی - دانشگاه تهران

مقدمه:

اروپای غربی که با تشکیل شورای اروپا در سال ۱۹۴۹ قدم در راه وحدت نهاد، تکمیل این بنا را با مراعات و بهشتکار تا به امروز بهی گرفته است. وقتی در سال ۱۹۸۶ اعلامیه واحده اتمام این طرح را برای سال ۱۹۹۳ وعده داد، سخن از دژ اروپا به میان آمد. این دژ که با حصارهای حصین و برج و باروی برین تصور می‌شد، نه تنها بلوک شرق که آمریکا و جهان سوم را نیز نگران آینده روابط خود با آن می‌ساخت. ولی کسی از خود نهرسید که کدامین سرباز بر کنگره‌های این قلعه به پاسبانی خواهد نشست. آن دژ هرگز بانگرفت و بهیمان ماستریخت در فوریه ۱۹۹۲ هم که با طرحهای جدید و به منظور رفع کمبودها و معضلات پیش آمده، منعقد گردید تا موعد مقرر را به هفت سال دیگر یعنی آغاز قرن بیست و یکم موکول سازد نمی‌تواند مشکل اصلی را از بین ببرد. پاشنه آشیل اروپا از آغاز تا به امروز ضعف نظامی و دفاعی بوده است؛ ضعفی که بدون رفع آن استقلال واقعی بی‌مفهوم است.

با آنکه اروپائیان از این نقطه ضعف خود آگاه بودند هیچگاه نتوانستند چاره‌ای در کار کنند. زیرا چاره کار متضمن صرف بودجه هنگفت از یک سو و تکنولوژی نیرومند برای ورود به مسابقه تسلیحاتی از سوی دیگر بود. اروپای متحد می‌بایست آن قدر قوی باشد که بتواند در مقابل شوروی و حتی در چشم انداز دورتر در مقابل آمریکا به توازن نظامی دست یابد. در غیر این صورت چون وضع مطلوب حاصل نمی‌شد بهتر آن بود که تمامی بودجه و تکنولوژی مورد نظر به بخش‌های اقتصادی اختصاص یابد و نیروهای اروپا در سطح ملی و در حد متعارف باقی بمانند. طبعاً اروپا که نه‌آز نظر اقتصادی و نه از نظر فنی خود را در حد برابری با آمریکا و شوروی نمی‌دید به انتخاب راه دوم بسنده کرد و در سطح بین‌المللی خود را زیر چتر حمایت اتمی آمریکا قرار داد. اما ضرورت دفاع مستقل به دلیل عدم اطمینان به آمریکا هر روز بیشتر نمایان می‌شد و اروپائیان ابتدا به تمرین مقدماتی برای رسیدن به این استقلال دست زدند. ولی فروپاشی شوروی و شرایط بین‌المللی جدید، مسئله دفاع اروپا را بیش از هر زمان دیگر نیازمند راه‌حلی جدی ساخته است که بدون آن وحدت اروپا افسانه‌ای بیش نخواهد بود. ما ضمن تشریح وضع نظامی اروپا در گذشته و حال به سدهای عظیمی که در راه ایجاد یک ارتش اروپائی وجود دارد اشاره خواهیم کرد.

بوسیله هزار هواپیما پشتیبانی می‌شدند در خاک اروپا باقی مانده بود. نظر به این ضعف آشکار، ژرژبیرو نخست‌وزیر فرانسه هنگام نشست نمایندگان پیمان بروکسل پیمانی به ژنرال مارشال وزیرخارج آمریکا فرستاد و در آن یادآور شد که «زمان آن فرا رسیده است تا هر چه زودتر پیوندهای قاره قدیم و جدید در زمینه‌های سیاسی و نظامی مستحکم‌تر گردد». پاسخ آمریکا در اعلامیه ترومن در ۱۷ مارس ۱۹۴۸ مبنی بر حمایت آمریکا از اقدام کشورهای آزاد اروپا متجلی گشت. اما مقصود اروپائیان این بود که آمریکا تعهدات عملی ملموسی بر عهده گیرد. از طرفی قطع نامه واندنبرگ - کنالی (۱۱ ژوئن ۱۹۴۸) که به دولت آمریکا اجازه می‌داد در خارج از مرزهای خود به قبول تعهداتی اقدام کند، با ۶۴ رأی موافق در مقابل ۴ رأی مخالف به تصویب سنای آمریکا رسید و راه را برای دولت آمریکا باز کرد.^۱ متعاقب این اقدامات، شوروی بحران برلن یعنی قطع شاهراه مواصلاتی برلن غربی به قسمت غربی آلمان را به وجود آورد که به مدت ۳۲۳ روز دوام یافت و در این مدت آمریکا با برقراری یک بل هوائی مواد لازم را به برلن غربی فرستاد و به زور آزمائی روسها پاسخ داد. در همین مدت مذاکراتی که از ژوئیه ۱۹۴۸ بین کشورهای اروپای غربی و آمریکا و کانادا در واشنگتن شروع شده بود به نتیجه رسید و در ۴ آوریل ۱۹۴۹ پیمان آتلانتیک شمالی بین اعضای پیمان بروکسل و کانادا و آمریکا و همچنین کشورهای دانمارک، ایسلند، ایتالیا، نروژ

۱- پیمان آتلانتیک شمالی و پایان رویای استقلال اروپا

در سال ۱۹۴۷ کشورهای فرانسه و انگلستان برای مقابله احتمالی با آلمان پیمانی در دانکرک (شمال فرانسه) منعقد نمودند ولی حوادث فوریه ۱۹۴۸ در چکسلواکی یعنی قتل مشکوک مازاریک تنها وزیر غیر کمونیست کابینه ادوارد بنش که به استفاده از طرح مارشال اظهار علاقه کرده بود، باعث نگرانی کشورهای اروپای غربی از رفتار کمونیستها و احتمال توسل به زور شوروی برای استقرار سلطه خود بر اروپای شرقی شد. عکس‌العمل اروپای غربی در برابر این عمل، انعقاد پیمان بروکسل بود که بین اعضای پیمان دانکرک و کشورهای بنه لوکس در مارس ۱۹۴۸ به امضاء رسید. اما روشن بود که این اقدامات نمی‌تواند سد مطمئنی در مقابل شوروی ایجاد کند؛ خصوصاً که روسها هنوز قریب چهار میلیون سرباز آماده جنگ در اختیار داشتند که ۲۵ هنگ آن خارج از شوروی بود و به وسیله شش هزار هواپیما حمایت می‌شد، درحالی که از ۵ میلیون نیروی غرب در زمان تسلیم آلمان، فقط ۳۹۰ هزار سرباز آمریکائی و ۴۹۰ هزار سرباز انگلیسی در ۱۴ هنگ که

و پرتغال که در مارس همان سال به این پیمان دعوت شده بودند به امضاء رسید (ترکیه و یونان در سال ۱۹۵۲ و آلمان در ۱۹۵۴ به آن پیوستند). اما این پیمان نیز به خودی خود نه کافی بود و نه منشاء اثر مثبت. آنچه زمینه تقویت نظامی این پیمان را فراهم ساخت و بهانه لازم را برای سلطه نظامی آمریکا بر اروپا به وجود آورد جنگ کره بود. چند روز پیش از شروع این جنگ مارشال مونتنگمری (انگلستان) در نامه‌ای خطاب به کشورهای امضاء کننده پیمان بروکسل اعلام داشت «در وضع فعلی و در آینده قابل پیش بینی، چنانچه مورد حمله شوروی قرار گیریم، اروپای غربی صحنه هرج و مرج غیر قابل توصیف و وحشتناکی خواهد شد».^۳ عبور نیروهای کره شمالی از مدار ۳۸ درجه در روز ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ نگرانی اروپائیان را صد چندان کرد. چنانچه نیروهای آلمان شرقی به همین ترتیب و با پشتوانه ۶۰۰۰ هواپیمای جنگی و ۴ میلیون سرباز شوروی وارد آلمان غربی می شدند، تکلیف اروپای غربی چه بود؟ خصوصاً که روسها موفق شده بودند دست به اولین انفجار هسته‌ای خود در ۲۹ اوت ۱۹۴۹ بزنند. شرایط جدید گرچه بیشتر جنبه روانی داشت اما آثار آن بر اروپا از هر شرایط عینی نیرومندتر بوده و آمریکا که مترصد چنین وضعی بود طرحهایی را پیشنهاد کرد که ظاهراً هدف آن رفع نگرانی اروپائینها بوده ولی در واقع پایه‌های سلطه نظامی و سیاسی آمریکا بر اروپا را بیش از پیش تقویت می کرد.

دین اچسن وزیر خارجه آمریکا در نشست شورای آتلانتیک در نیویورک (سپتامبر ۱۹۵۰) با ذکر آنچه در کره گذشته بود ضرورت آمادگی جامعه آتلانتیک را برای مقابله با هرگونه تجاوز احتمالی گوشزد کرد و لازمه چنین آمادگی را ایجاد نیروی در قالب پیمان آتلانتیک شمالی اعلام داشت. این نیرو که تحت فرماندهی واحد ولی آمریکائی قرار می گرفت هدف اصلی کوششهای آمریکا بود که نهایتاً بدان دست یافت. این نیرو می بایست تمامی اروپای غربی را زیر پوشش قرار دهد و چون شوروی آلمان شرقی را به یک نیروی پنجاه هزار نفری مجهز کرده بود، مشارکت آلمان غربی در نیروی پیمان آتلانتیک شمالی از نظر آمریکا ضرورت داشت. مجموعه این پیشنهادها مجدداً در شورای آتلانتیک در بروکسل (۱۸ دسامبر ۱۹۵۰) مورد بحث قرار گرفت و نیازهای نیروهای آینده پیمان آتلانتیک مرکب از واحدهای ملی کشورهای عضو مشخص شد. از جمله قرار شد در آغاز سال ۱۹۵۱ ژنرال آیزنهاور ستاد خود را در اروپا مستقر سازد و با اختیارات و اقتدارات لازم به تشکیل نیروی کارآمد متمرکز مورد نظر اقدام کند. محل فرماندهی عالی نیروهای متحدین در اروپا موسوم به «SHAPE»^۴ پاریس در نظر گرفته شد. کلاس ۱۹۵۱ سال تهاجم نظامی آمریکا بود. زیرا افزون بر تحکیم مواضع خود در اروپا دهها قرارداد نظامی دوجانبه و چند جانبه نیز با ۴۸ کشور جهان منعقد نمود (فیلیپین، زلاندنو، استرالیا، مراکش، پرتغال، دانمارک...). ژنرال مارشال که در ۱۵ فوریه ۱۹۵۱ گفته بود نیروهای آمریکا در اروپا تا سال ۱۹۵۲ به ۴۰۰ هزار نفر افزایش خواهد یافت یک ماه بعد اعلام کرد طی ۹ ماه آینده نیروهای آمریکا به ۲/۹ میلیون افزایش می یابد و مخارج نظامی آمریکا در سال ۱۹۵۲ به ۵۸٪ کل بودجه کشور بالغ خواهد شد.^۵

بحث‌های مربوط به نیروها و فرماندهی در ناتو به کنفرانس اتاوا کشیده شد که در سپتامبر ۱۹۵۱ با شرکت وزرای خارجه و دفاع و دارائی کشورهای عضو تشکیل شد. این کنفرانس به رهبری نظامی آمریکا که اینک قسمت مهمی از نیروهای متعارف خود را در اروپا مستقر ساخته بود رسمیت بخشید و پیمان آتلانتیک شمالی را به ارگانها و سازمانهای دائمی مجهز کرد. چند ماه بعد شورای آتلانتیک در لیسبون تشکیل جلسه داد (۲۰ فوریه ۱۹۵۲) و تشکیلات جدید پیمان آتلانتیک یعنی ناتو را مورد تصویب قرار داد. بدین سان، کار سازماندهی ناتو به انجام رسید و آمریکا اروپا را بدان گونه در پنجه نظامی خود قرار داد که اروپائیان نه بخواهند (به دلیل اقتصادی) و نه بتوانند (به دلیل تکنولوژیک) از آن رهائی یابند. اوج جاه طلبی اروپای غربی این بود که در پی تعدیل این وضع باشد و نه در پی تغییر آن. خواسته‌های آمریکا از این پس بدون مقاومت اساسی از طرف اروپا پذیرفته می شد و اروپا

در مراحل اجرا به ارائه طرحهای ثانویه اکتفا می کرد. اولین خواسته آمریکا ورود هرچه سریعتر آلمان به ناتو بود. کشورهای اروپا که از یک طرف چاره‌ای جز قبول این درخواست نداشتند و از طرف دیگر سيطرة نظامی روزافزون آمریکا را بر سرنوشت خود می دیدند سعی کردند از فرصت پیش آمده بهره جویند و خود طرح ورود آلمان به ناتو را به گونه‌ای تهیه کنند که مقدمات ایجاد یک تشکیلات نظامی اروپائی هم فراهم شود، لیکن این طرح با شکست روبرو شد.

طرح جامعه دفاعی اروپا:

روز ۲۴ اکتبر ۱۹۵۰، رنه پلون (Pleven) نخست وزیر فرانسه در برابر مجلس ملی این کشور طرح اولیه «جامعه دفاعی اروپا» را عرضه کرد که به دست همان کارشناسانی تهیه شده بود که طرح شومان (جامعه زغال و فولاد) را آماده کرده بودند. این طرح مبتنی بود بر تشکیل یک ارتش مشترک اروپائی که هیأت‌های آن را دولتهای عضو اعزام می کردند و کنترل آن به دست نهادهای سیاسی اروپای متحد صورت می گرفت. این ارتش زیر نظر یک وزیر دفاع اروپائی که بطور مشترک از طرف حکومت‌های عضو انتخاب می شد انجام وظیفه می کرد. این وزیر دفاع نیز خود از سوی یک شورای وزیران مسئول در مقابل مجامع اروپائی همراهی می شد. امور مالی این ارتش با یک بودجه مشترک تضمین می گردید. این جامعه که بازوی نظامی اروپا در ناتو تلقی می شد، به همکاری نظامی اروپا جنبه سازمان یافته تری می بخشید. بدین ترتیب، آلمان که یکی از اعضای این جامعه محسوب می شد بدون داشتن یک ارتش ملی و صرف وجود سربازان آلمانی در ارتش اروپائی به ناتو هم متصل می شد. مجلس ملی فرانسه این طرح را تصویب کرد و به دولت اجازه داد آن را به دولتهای عضو ناتو و عضو شورای اروپا عرضه دارد.^۵ پیشنهاد فرانسه موضوع مذاکراتی شد که از ۱۵ فوریه ۱۹۵۱ در پاریس شروع و به مدت یک سال ادامه یافت. شورای آتلانتیک نیز طرح فرانسه را بر اساس دو رشته مذاکرات همزمان پذیرفت. یک رشته مذاکرات بین نمایندگان سه کشور غربی فاتح آلمان و نماینده دولت آلمان فدرال در قصر پترزبورگ در نزدیکی بن صورت می گرفت که هدف آن تعیین نحوه مشارکت نظامی آلمان در اتحادیه آتلانتیک شمالی بود و مذاکرات دیگر در پاریس چگونگی تشکیل یک ارتش اروپائی را مورد بررسی قرار می داد. در کنفرانس پاریس کشورهای ایتالیا، بلژیک، آلمان و لوکزامبورگ در کنار فرانسه قرار گرفتند و کشورهای انگلستان و هلند هم بعداً به آن پنج کشور پیوستند، درحالیکه نروژ و دانمارک مانند آمریکا و کانادا فقط ناظرانی به آن اعزام داشتند. شورای آتلانتیک نهایتاً در کنفرانس لیسبون در ۲۵ فوریه ۱۹۵۲ طرح فرانسه را تأیید کرد و ضرورت وجود رابطه ارگانیک بین «جامعه دفاعی اروپا» و ناتو را بر آن افزود.^۶ چنین رابطه‌ای حداقل از این جهت ضرورت داشت که عضویت آلمان در جامعه دفاعی اروپا، عضویت در ناتو هم به حساب آید. در پی این بررسیها، سرانجام پیمان «جامعه دفاعی اروپا» در ۲۷ مه ۱۹۵۲ بین ۶ کشور عضو جامعه زغال و فولاد منعقد گردید. از آنجا که این ارتش می بایست زیر نظر نهادهای سیاسی مشترک قرار گیرد، لازم بود در زمینه وحدت سیاسی نیز حرکت تازه‌ای شروع شود. از این رو وزیران خارجه ۶ کشور در سپتامبر ۱۹۵۲ تصمیم گرفتند ترتیبی دهند که جامعه سیاسی اروپا نیز همزمان با جامعه نظامی شکل گیرد. متعاقب آن، مجمع ویژه‌ای از اعضای مجمع مشورتی جامعه زغال و فولاد و اعضای تکمیلی (برای رسیدن به حدنصاب مجمع مشورتی جامعه دفاعی اروپا) به وجود آمد تا ظرف ۶ ماه طرح پیمان مؤسس جامعه سیاسی اروپا را تهیه نماید. این مجمع ویژه که ریاست آن با پل هانری اسپاک P.H. Spaak بلژیکی بود طرح خود را در ۱۰ مارس ۱۹۵۳ به نمایندگان دولتهای عضو تسلیم کرد. این طرح چنان جنبه فدرالیست داشت که فوراً با واکنش دولتهای عضو مواجه و تولد نیافته مدفون گردید. پس از آن می بایست طرحی در سطح بین دولتی یعنی از طرف نمایندگان حکومتها

ضرورت با فروپاشی شوروی و اراده اروپا مبنی بر بازنگری در مسائل امنیتی و دفاعی مسجّل تر شد و فرصت تازه ای برای تجدید حیات اتحادیه اروپای غربی پیش آورد که درجای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

۲- اقدامات اروپا در جهت استقلال نظامی

بی‌اعتمادی نسبت به آمریکا و اقدام فرانسه: پرتاب موشک اسپوتنیک از طرف شوروی در سال ۱۹۵۷ نه تنها برتری پلانزاک آمریکا را زیر سؤال برد بلکه ضرورت بازنگری در دکترینهای نظامی این کشور را نیز پیش آورد. دکترین «پاسخ قاطع» که در سال ۱۹۵۳ از طرف جان فاستر دالس پیشنهاد و در سال ۱۹۵۵ مورد قبول ناتو واقع شد، بر این اساس استوار بود که هرگونه حمله به کشورهای عضو ناتو با پاسخ اتمی روبرو خواهد شد. این دکترین موقعی در چشم آمریکائیان خوش آیند بود که سرزمین آنها از تیررس سلاحهای هسته‌ای شوروی در امان بود. از این رو، چگونه می‌توان خطر یک جنگ هسته‌ای را صرفاً به این دلیل که حمله‌ای با سلاحهای متعارف به اروپا صورت گرفته است، پذیرفت؟ از طرف دیگر، علت اصرار اروپا به ایجاد یک اتحادیه نظامی با آمریکا و قرار گرفتن زیر چتر اتمی این کشور، ضعف قدرت نظامی اروپا در زمینه سلاحهای متعارف بود. حال اگر قرار باشد این چتر اتمی نامطمئن باشد چه تضمینی برای امنیت اروپا وجود خواهد داشت؟ این تضاد در منافع و بینشهای اروپا و آمریکا با طرح دکترین «پاسخ مناسب» از سوی مک نامارا در سال ۱۹۶۱ به اوج خود رسید. فرانسه نخستین کشوری بود که بی‌اعتمادی خود را نسبت به تعهدات نظامی آمریکا در اروپا ابراز داشت و انگلستان به گونه‌ای دیگر نگرانی خود را نشان داد. قبل از آن نیز دوگل هنگام در دست گرفتن قدرت در نامه‌ای به آیزنهاور خواهان رهبری مشترک آمریکا، انگلستان و فرانسه بر جهان آزاد شامل فرماندهی بر نیروهای اتمی شده بود، در حالی که فرانسه هنوز به سلاح اتمی دست نیافته بود. پاسخ منفی آیزنهاور زمینه اختلاف را مهیاتر می‌ساخت. فرانسه آرام آرام خود را از فرماندهی ناتو خارج ساخت (در سال ۱۹۵۹ از ناوگان مدیترانه و در سال ۱۹۶۳ از ناوگان اقیانوس اطلس خارج شد) اما انگلستان فعالانه در طرح اتحاد نیروهای چند جانبه که بحث آن بین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۴ باز بود مشارکت داشت. هدف اروپائیان بخصوص انگلستان و آلمان مشارکت در تصمیمات مربوط به بکارگیری نیروهای اتمی، ولی هدف آمریکائیان از طرح این مسائل جلوگیری از گسترش سلاحهای اتمی در اروپا و سهم کردن اروپائیان در مخارج سنگین نظامی بود. اولین پیشنهاد رسمی در اعلامیه ناسو Nassau در ۲۹ دسامبر ۱۹۶۲ با امضای کندی و مک میلان نخست‌وزیر بریتانیا تبلور یافت که براساس آن یک نیروی اتمی چندجانبه با شرکت آمریکا، انگلستان و فرانسه و یک نیروی متعارف چند جانبه با شرکت کشورهای غیر اتمی به وجود می‌آمد. در حقیقت این بدان معنا بود که نیروهای اتمی این کشورها زیر نظر آمریکا قرار گیرد. به همین دلیل فرانسه در ژانویه ۱۹۶۳ این طرح را رد کرد. طرحها و پیشنهادهای بعدی نیز به جانی نرسید تا آنکه جانسون در پایان سال ۱۹۶۴ تصمیم گرفت به کلی از این اندیشه چشم‌پوشد.^۹ به این ترتیب، مسئله مشارکت کشورهای اروپائی در تصمیمات اتمی هم به فراموشی سپرده شد. انگلستان علیرغم دلخوری از این وضع، هیچگاه از آمریکا نبرید ولی فرانسه تصمیم خود را مبنی بر خروج از ناتو به نحوی به اطلاع هم‌پیمانان خود رساند تا آنکه سرانجام در مارس ۱۹۶۶ همراه با اعلام خروج از ناتو از نیروهای خارجی خصوصاً آمریکائی مستقر در فرانسه خواست تا قبل از آوریل ۱۹۶۷ خاک این کشور را ترک کنند (ولی ۵۰ هزار نیروی فرانسه در آلمان براساس یک قرارداد دوجانبه که در ۶ دسامبر ۱۹۶۶ بین دو کشور امضاء شد همچنان در آن کشور باقی ماند).

نظر فرانسه این بود که بین سازمان و پیمان آتلانتیک شمالی تفاوت است و فرانسه علیرغم ترک سازمان پیمان آتلانتیک شمالی همچنان عضو پیمان باقی

تهیه گردد تا احتیاط‌های لازم در آن ملحوظ شده باشد. ولی اجلاسهای متعدد وزیران خارجه که طی سالهای ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴ به این منظور تشکیل شد به جانی نرسید و در همین مدت نیز مخالفت با طرح جامعه دفاعی اروپا در بین دولتها افزایش یافت.^۷

برای عده‌ای، طرح جامعه دفاعی اروپا شیوه آرام تسلیح مجدد آلمان تلقی می‌شد. از جمله، عده‌ای از نمایندگان مجلس ملی فرانسه که غیر از تسلیح آلمان خطر تبعیت ارتش فرانسه از یک فرماندهی مشترک را نیز گوشزد می‌کردند، برعکس آلمانها این طرح را قدری غیر منصفانه و نابرابر می‌پنداشتند و مایل بودند مانند سایر کشورها صاحب یک ارتش ملی باشند. از طرف دیگر، مرگ استالین در مارس ۱۹۵۳ و پایان گرفتن جنگ کره نیز انگیزه اولیه این طرح را منتفی می‌ساخت. به این ترتیب دولت انگلستان که از آغاز با این طرح مخالف بود مخالفت خود را علنی ساخت و دولت فرانسه هم که خود پیشنهاد دهنده آن بود، با روی کار آمدن پی‌یر مندس فرانس P. Mendes France (از رادیکالهای چپ) به صف مخالفین پیوست. در چنین فضائی مجلس ملی فرانسه در ۳۰ اوت ۱۹۵۴ به این طرح رأی مخالف داد و این پرونده به کلی بسته شد.

اتحادیه اروپای غربی

اگر انگیزه اروپائیان منتفی شده بود، انگیزه آمریکا همچنان به قوت خود باقی بود و مسئله ادخال آلمان به ناتو که با شکست طرح جامعه دفاعی اروپا لاینحل مانده بود ترتیبات جدیدی را الزامی می‌ساخت. آنتونی ایدن نخست‌وزیر بریتانیا در پی این برآمد که از طریق توسعه و اصلاح پیمان بروکسل یعنی با وارد کردن آلمان و ایتالیا به آن، و اتصال آن به ناتو به حل مسئله آلمان بپردازد. همچنین تجدیدنظر در ماده ۸ پیمان بروکسل اجازه می‌داد شورای وزیران اتحادیه اروپای غربی ارگانهای نظامی خاص خود را به وجود آورد. به این ترتیب هم ارتش آینده آلمان زیر یک نظارت اروپائی قرار می‌گرفت و هم بریتانیا که با طرح جامعه دفاعی اروپا مخالف بود اینک در تمهیدات نظامی اروپا مشارکت می‌نمود. پیشنهاد انگلستان در کنفرانس لندن (۲۸ سپتامبر تا ۳ اکتبر ۱۹۵۴) و کنفرانس پاریس (۲۰ تا ۲۲ اکتبر ۱۹۵۴) به بحث گذاشته شد و در پی توافقی که در روز ۲۳ اکتبر در پاریس حاصل آمد به رژیم اشغال آلمان پایان داده شد و سپس با اصلاح پیمان بروکسل (منعقد در ۱۹۴۸) که طی قطعنامه دوم دسامبر ۱۹۵۰ مسئولیتهای نظامی خود را به اتحادیه آتلانتیک واگذار کرده بود. وادخال آلمان و ایتالیا در آن، «اتحادیه اروپای غربی» به وجود آمد تا رابط دولتهای اروپائی و اتحادیه آتلانتیک باشد. بدین سان آلمان به ناتو ملحق شد (۱۹۵۵).

اما کارنامه اتحادیه اروپای غربی در حد ناچیزی باقی ماند. علیرغم آنکه مجمع مشورتی این اتحادیه براساس ماده ۸ اصلاح شده پیمان بروکسل بارها خواستار ایجاد ارگانهای نظامی صرفاً اروپائی از جمله کمیته وزیران دفاع و جلسات منظم رؤسای ستاد شد، هفت دولت عضو در عمل از ایجاد ارگانهای موازی با فرماندهی ناتو پرهیز داشتند و بالاخره نیز در ۲۷ فوریه ۱۹۵۷ تصمیم گرفتند حوزه عمل اتحادیه اروپای غربی را محدود سازند. براساس این تصمیم صلاحیت شورای وزیران از این پس به چهار موضوع محدود می‌شد: در حد نیروهای مسلح دولتهای عضو، حفظ نیروهای خاص انگلستان در اروپا، دفتر نظارت بر تسلیحات و کمیته دائمی تسلیحات و بالاخره بررسی سنوالاتی که در زمینه مسائل سیاسی خصوصاً سیاست خارجی از طرف کشورهای عضو مطرح می‌شود.^۸ به این ترتیب نقش اتحادیه اروپای غربی در حد خدمت به پیمان آتلانتیک شمالی تنزل یافت. تلاشهای دوگل در دهه ۱۹۶۰ نیز نتوانست جان تازه‌ای به این اتحادیه ببخشد و با تغییراتی در وضع حقوقی آن، آن را در مقابل سلطه نظامی آمریکا علم کند. فقط در سالهای دهه ۱۹۸۰ و طی حوادث جنگ سرد دوم بود که ضرورت تحرك اروپا در جهت استقلال نظامی مطرح شد و اتحادیه اروپای غربی مورد توجه قرار گرفت. این

خواهد ماند، ولی این تفکیک مورد قبول سایر اعضا نبود.^{۱۰} از این پس فرانسه می‌بایست به نیروی نظامی خود متکی باشد. از آنجا که اقدام فرانسه در جهت ایجاد محور بن-پاریس که با قرارداد ژانویه ۱۹۶۳ و براساس همکاری در زمینه سیاست خارجی و دفاع مشترک شروع شده بود نمی‌توانست خلاء ناشی از خروج از ناتو را پر کند، این کشور تحت عنوان استراتژی بازدارنده بیش از پیش بر نیروی اتمی خود پای فشرد تا به حالتی از خودکفائی نظامی دست یابد. لیکن نیروی اتمی فرانسه در دهه ۱۹۷۰ وارد مرحله عملیاتی خود گردید. اگر اقدام فرانسه تکررانه بود، انگلستان سعی کرد به گونه‌ای آرام‌تر ولی دستجمعی عمل کند.

اروگروپ و همکاری در ساخت سلاح

براساس ابتکار عمل وزیر دفاع انگلستان (دنيس هیللی) ده دولت اروپائی عضو ناتو در ۱۳ نوامبر ۱۹۶۸ تصمیم گرفتند يك گروه اروپائی موسوم به اروگروپ (Eurogroup) در درون اتحاد آتلانتیک به وجود آورند. در اعلامیه وزارت دفاع انگلستان آمده بود که حضور آمریکا در برنامه‌های دفاعی اروپا اهمیت فراوان دارد ولی این امکان هم فراهم شده است که کشورهای اروپائی نیز در مورد مسائل مربوط به خود سیاست مشترکی در پیش گیرند. کشورهای عضو اروگروپ می‌بایست در دو جهت تلاش کنند. یکی در جهت برآوردن خواسته‌های آمریکا که مشارکت بیشتری از جانب هم‌پیمانان خود را می‌طلبید و دیگری در جهت وحدت بخشیدن و عقلایی کردن سیاستهای دفاعی خود به منظور کاهش هزینه‌های تسلیحاتی پیشرفته. اروگروپ که برپایه پرگماتیسیم انگلیسی شکل گرفته بود، فاقد شخصیتی حقوقی بود. در عین حال همین حرکت سبب شد تا مشارکت اعضاء در امور روتائنی ناتو افزایش یافته و با «برنامه اروپائی اصلاحات دفاعی» که در اول دسامبر ۱۹۷۰ مورد پذیرش قرار گرفت بر سهم اروپا در بودجه و به تبع آن در تصمیم‌گیرهای ناتو افزوده شود. گروه‌های کوچکتری نیز در قالب اروگروپ به وجود آمد که باعث افزایش همکاریهای گروهی می‌شد. از جمله گروه تعلیمات نظامی موسوم به اروتون (Eurotrain)، گروه پشتیبانی (Eurolog)، گروه پزشکی نظامی (Euromed)، سیستمهای مخابراتی و ارتباطات (Eurocom) و گروه همکاریهای فرودگاهی (Euroland) که از آن میان دو گروه اهمیت ویژه‌ای یافت. یکی گروه هماهنگی طرحهای ملی خرید اسلحه (Euroched) و دیگری گروه تهیه طرحهای تولید مشترک نظامی (Euronad). گروه اخیر از آن جهت که می‌توانست در مسابقه فروش اسلحه بین اروپا و آمریکا نقش مهمی ایفا کند، به خصوص از طرف حکومتهای فرانسه مورد توجه قرار گرفت زیرا سهم عظیمی از این مسابقه بر دوش فرانسه بود. بعلاوه فعالیت این گروه به عنوان گامی در جهت استقلال نظامی اروپا و قدیمی به سوی «اروپای اروپائی» تلقی می‌شد.^{۱۱} اصولاً این بخش از همکاریهای اروپایی که سابقه آن به قبل از تشکیل اروگروپ می‌رسد، به دلیل ابعاد اقتصادی و تجاری آن از توفیق نسبی برخوردار بود. حاصل این همکاریها در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، می‌توان به صورت زیر ترسیم نمود:^{۱۲}

- هواپیمای جنگی jaguar با همکاری فرانسه و انگلستان از ۱۹۶۵ به بعد

- هواپیمای جنگی Alpha Jet با همکاری فرانسه و آلمان از ۱۹۷۲ به بعد

- هواپیمای جنگی Tornado با همکاری انگلستان، ایتالیا و آلمان از پایان دهه ۱۹۶۰

- هواپیمای گشتی آتلانتیک ۱ با همکاری فرانسه، آلمان، ایتالیا و هلند

- هواپیمای حمل و نقل Transall با همکاری فرانسه و آلمان از ۱۹۵۹

- هلیکوپترهای Puma, Gazelle, Lynx با همکاری فرانسه و انگلستان از ۱۹۷۲ به بعد

- موتورهای Adour بین فرانسه و انگلستان از ۱۹۶۶

- موتورهای RTM 322 برای هلیکوپتر و RB 199 برای هواپیمای تورنادو با همکاری Rolls - Royce انگلستان، MTU و فیات از ۱۹۶۹

- موشکهای ضد کشتی RB 08 با همکاری فرانسه و سوئد از دهه ۱۹۷۰

- موشکهای ضد کشتی Otomat با همکاری فرانسه و ایتالیا از دهه ۱۹۷۰

- موشکهای ضد کشتی Exocet با همکاری فرانسه و انگلستان از دهه ۱۹۷۰

- توپخانه MLRS با همکاری فرانسه، آلمان، انگلستان و ایتالیا از ۱۹۷۹

- توپخانه FH70 با همکاری فرانسه، آلمان، انگلستان و ایتالیا از ۱۹۶۸

- ضد هوانی Gepard با همکاری آلمان، بلژیک، هلند از ۱۹۷۶

- ضد هوانی Hawk با همکاری فرانسه و آلمان ۱۹۶۳

- موشک ضد تانک Milan با همکاری فرانسه و آلمان ۱۹۶۲

- موشک ضد تانک Hot با همکاری فرانسه و آلمان ۱۹۶۲

- موشک ضد تانک CL 289 با همکاری آلمان، فرانسه و کانادا ۱۹۷۶

- تشکیلات مخابراتی RITA با همکاری فرانسه و بلژیک از دهه ۱۹۷۰

دهه ۱۹۷۰ اوج همکاریهای تسلیحاتی و فعالیتهای نظامی اروپا بود. افزون بر آنچه مشارکت نیروهای اتمی فرانسه و انگلستان در قالب ناتو و در محدوده دفاع اروپا در اجلاس ۱۹۷۴ اتاوا مورد پذیرش ناتو قرار گرفت، اژانس فضائی اروپا نیز در سال ۱۹۷۵ شکل یافت و طرح هائی نظیر موشک آریان و ایستگاه فضائی کلمبوس را به اجرا گذاشت. و بالاخره آن که در سال ۱۹۷۶ «گروه مستقل اروپائی برنامه» (GEIP) با شرکت ۱۳ کشور اروپائی عضو ناتو (بلژیک، فرانسه، آلمان، دانمارک، ایتالیا، یونان، لوکزامبورگ، هلند، نروژ، پرتغال، اسپانیا، انگلستان و ترکیه) به وجود آمد که گرچه از شخصیت حقوقی برخوردار نبوده و تنها یک مرکز کوچک در لیسبون دارد ولی به دلیل سازماندهی خاص آن و این که هر کشوری مسئولیت يك قسمت را بر عهده دارد، از کارائی نسبی برخوردار است.^{۱۳} آنچه موجب تحرك بیشتری در بین اروپائیان شد شروع جنگ سرد دوم در سال ۱۹۷۹ و نگرانی از اوضاع جدید بود که بی‌اعتمادی اروپا نسبت به آمریکا را افزایش می‌داد. این وضع دوگانه که از يك طرف اروپا صحنه صف‌آرانی مجدد (سلاحهای SS20 در شرق و پرشینگ ۲ در غرب) قرار می‌گرفت و چاره‌ای جز پناه بردن به آمریکا نداشت و از طرف دیگر اروپائیان آمریکا را در ایجاد چنین وضعی بی‌تقصیر نمی‌دانستند، ضرورت استقلال نظامی و وضوح بیشتری می‌یافت. این اندیشه با مطرح شدن ابتکار دفاع استراتژیک یا جنگ ستارگان در سال ۱۹۸۳ که آمریکا را از خاک‌ریز اروپا بی‌نیاز می‌ساخت قوت بیشتری می‌گرفت.

«فرانسه و انگلستان که نگران بی‌اعتبار شدن سیستم بازدارندگی خود بودند از برنامه جنگ ستارگان آمریکا انتقاد کردند و هر يك براساس سنت خود واکنشی نشان دادند. انگلستان در پی نفوذ بر سیاست آمریکا برآمد و فرانسه طرح هویت تکنولوژیک اروپا یا «Eureka» را عرضه کرد.^{۱۴} این طرح مبتنی بود بر همکاریهای علمی و صنعتی اروپا که با استقبال کشورهای اروپائی نیز روبرو شد.

همزمان با پیشنهاد فرانسه، وزیران دفاع گروه «مستقل اروپائی برنامه» از جمعی صاحب نظر به رهبری Vredeling وزیر سابق دفاع هلند خواستند مطالعاتی در مورد وضع صنایع دفاعی اروپا و راههای توسعه آن صورت دهند. گزارش این گروه تحت عنوان «به سوی اروپای قوی‌تر» در دسامبر ۱۹۸۶ منتشر شد که از میان ۸ توصیه مندرج در این گزارش یکی نیز همکاری مؤثر در زمینه تحقیق و تکنولوژی بود. نتیجه این توصیه آن بود که وزرای دفاع گروه مستقل اروپائی برنامه، پس از نشست لوکزامبورگ در نوامبر ۱۹۸۸ ارگان جدیدی تحت عنوان کمیسیون ۲ به وجود آوردند و همکاری در زمینه تحقیق و تکنولوژی را بر عهده آن گذاشتند (کمیسیون ۱ مأمور هماهنگی نیازهای برنامه‌ریزی بود). کمیسیون ۲ بلافاصله راههای مختلف را بررسی و مجموعه اصولی را تدوین کرد و در اختیار وزرای دفاع گذاشت که در ژوئن ۱۹۸۹

بالاخره همکاری فرانسه و ایتالیا در زمینه ماهواره های Helios و موشکهای زمین به هوا ادامه دارد»^{۱۷} به نظر می‌رسد تا رسیدن به يك صنعت واحد نظامی راه درازی در پیش پای اروپا باشد. حساسیت مسائل نظامی و ارتباط آن با مسئله حاکمیت ملی در کنار رقابتهای اقتصادی از عوامل عمده عدم توفیق اروپا در این زمینه است.

۳- مسئله دفاع اروپا در دوران پس از جنگ سرد

چنانکه ملاحظه شد، هیچ يك از اقدامات کشورهای اروپا در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در حدی نبود که در زمینه‌های دفاعی آنها را از ایالات متحده آمریکا بی‌نیاز سازد. حتی برای خود آمریکائیان هم این سؤال مطرح شده بود که «آیا صحیح است ۲۳۰ میلیون آمریکائی از ۳۲۰ میلیون اروپائی در مقابل ۲۷۰ میلیون روسی دفاع کنند؟»^{۱۸} این سؤال هم البته بیشتر جنبه مالی داشت تا سیاسی. ولی با فروپاشی شوروی و کمتر شدن خطر نظامی از جانب شرق، کشورهای اروپائی ناگهان در برابر سه پرسش قرار گرفتند: آیا ناتو و حضور آمریکا در اروپا ضروری است؟ چه راهی برای تشکیل يك ارتش اروپائی که اینك يك امر اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید وجود دارد؟ چه تشکیلات یا سازمانی می‌تواند فرماندهی این ارتش را بر عهده گیرد؟

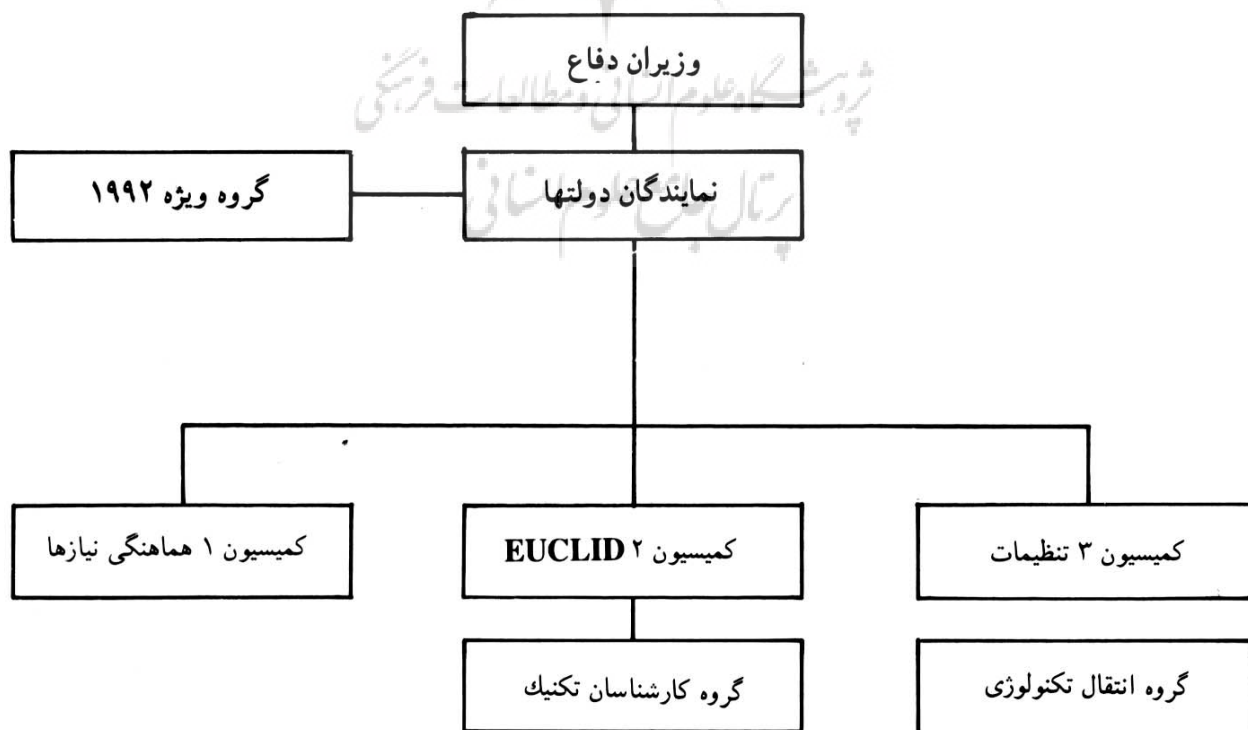
۱- ناتو و اروپا پس از پایان جنگ سرد:

در حقیقت، پرسش اصلی به فلسفه وجودی ناتو برمی‌گشت. این بلوک نظامی برای مقابله با خطرات نظامی شوروی به وجود آمده بود و تا فرو ریختن دیوار برلن در نوامبر ۱۹۸۹ هیچ عاملی حتی تردیدهایی که نسبت به آمریکا پدید آمده بود ارکان آن را متزلزل نمی‌ساخت. لیکن از این تاریخ ترس از شوروی تا حد زیادی منتفی شد و تردیدها نسبت به سودمندی حضور آمریکا افزایش یافت و بالاخره بحران کویت و لشکرکشی غرب برای سرکوبی

تحت عنوان «همکاری درازمدت دفاعی اروپا» یا EUCLID به تصویب آنها رسید. سپس وزیران دفاع با همکاری کمیسیون ۲ و گروههای مرتبط با آن، موافقت اصولی همکاری با صنایع اروپا را در فوریه ۱۹۹۰ تدوین کردند و در نشست کپنهاگ (۱۶ نوامبر ۱۹۹۰) مورد تصویب نهائی قرار دادند.^{۱۵} EUCLID که به اره کای (Eurêka) نظامی مشهور است، عصاره تمامی تلاشهای مشترک تسلیحاتی اروپاست که سالانه ۱۲۰ میلیون اکو بودجه برای آن در نظر گرفته شده است. این ارگان اقدامات تسلیحاتی اروپای غربی را به صورت هماهنگ و براساس تکنولوژی واحد پی ریخت و جهش تازه‌ای به صنایع نظامی اروپا بخشید. این همکاری در کنار برنامه‌های کمیسیون ۳ که مأمور ایجاد بازار برای تسلیحات اروپاست، می‌تواند به يك مجموعه منسجم تبدیل شود.

چنانکه گفته شد، این بخش از اقدامات اروپائیان که با انگیزه‌های اقتصادی و رقابتهای بین‌المللی همراه است، از توفیق نسبی برخوردار است ولی رقابتهای بین‌المللی شمشیر دولبی است که گاه خود این کشورها را هم رودرروی یکدیگر قرار می‌دهد. فروش سلاحهای اروپائی به کشورهای خاورمیانه در دهه ۱۹۸۰ این برخوردها را آشکار می‌ساخت. از طرف دیگر، «هنوز يك هواپیمای جنگی اروپائی یا يك تانک اروپائی یا زیردریائی اروپائی ساخته نشده است. مثلاً در زمینه ساخت موشکهای ضد تانک یا موشکهای زمین به هوا که ۷ کشور در آن فعالیت دارند به ترتیب ۱۱ و ۱۸ نوع سلاح تولید شده است و بطور کلی تولیدات مشترک اروپا در حدی است که مثلاً از مرز ۲۰٪ تولید سلاحهای مورد استفاده ارتش فرانسه تجاوز نمی‌کند. این تفرقه و همکاری اندک به معنای آن است که هنوز دولتها به منافع فردی و نمونه‌های ترجیحی خود بیشتر پای بندند تا به تولیدات مشترک»^{۱۶} درحالی که همکاری کشورهای فرانسه و آلمان برای ساخت هلیکوپترهای HAP - HAC و موشکهای ضد ناو سوپر سونیک و همکاری فرانسه و انگلستان برای ساخت موتور هلیکوپتر و همکاری سه جانبه آلمان و انگلستان و فرانسه برای تولید سومین نسل پیشرفته از موشکهای Milan و HOT و

ساختار GEIP



عراق مبین تغییراتی در مسائل استراتژیک و نظامی جهان بود که ناتو جوابگوی آن نبود. زیرا حوزه عمل ناتو اروپا و هدف اصلی آن رویارویی با خطر شوروی بود و اینک خطر در مناطق دیگری از جهان اروپا را به مقابله می‌طلبید.

اثر تغییرات جهانی بر ناتو از آغاز دهه ۱۹۹۰ نمایان گشت. جرج بوش رئیس‌جمهور آمریکا در اسپن Aspen کلرادو در دوم اوت ۱۹۹۰ اعلام کرد از حالا تا سال ۱۹۹۵ حدود ۲۵٪ از نیروهای نظامی آمریکا کاهش خواهد یافت. این کاهش قبل از هر جا دامن ناتو را می‌گرفت. چنانکه ژنرال جان گالوین Galvin فرمانده نیروهای ناتو در اروپا در ۷ مارس ۱۹۹۱ اعلام داشت تا سال ۱۹۹۵ قریب ۵۰٪ از قوای آمریکائی مستقر در اروپا کاهش می‌یابد و به ۱۵۰ هزار نفر خواهند رسید (به جای ۳۰۱ هزار نفر) ولی در عمل از این هم کمتر شد و به ۱۲۶ هزار نفر تقلیل یافت. دیک چنی وزیر دفاع آمریکا نیز در ۲۴ مارس ۱۹۹۱ اعلام کرد: «بزودی ۳۲ مرکز نظامی آمریکا در اروپا از جمله ۲۷ پایگاه در آلمان بسته خواهد شد». در مجموع ۱۵۰ پایگاه نظامی آمریکا در ۴۷ کشور جهان تعطیل می‌شد. (طبق اعلام بنتاگون در ژانویه ۱۹۹۰، سی و سه پایگاه در خود آمریکا تعطیل می‌گشت) و بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ قریب ۱۸/۴ درصد از بودجه نظامی آمریکا کاهش می‌یافت.^{۱۹} اما این اقدامات به معنای مقدمه ترک اروپا از جانب آمریکا نبود. زیرا رها ساختن اروپا به معنای وداع با سیادت نظامی و سیاسی هم بود. سیاست آمریکا در سالهای اول دهه ۱۹۹۰ این بود که از ابهام اوضاع نظامی و سیاسی در شرق اروپا که هنوز هم اروپای غربی را نگران می‌ساخت استفاده کند و پایه‌های سیاست جدید خود را تحکیم بخشد. ژنرال گالوین در ۹ مه ۱۹۹۱ در برابر کمیته دفاع مجلس سنای آمریکا اعلام کرد که ما باید ناتو را در مقابل اوضاع غیر قابل پیش‌بینی شوروی حفظ کنیم ولی با مخارج کمتر». دعوای آمریکا و اروپا بر سر تقسیم هزینه‌های نظامی ناتو از دهه ۱۹۶۰ آغاز شده بود و برنامه‌های کاهش تسلیحات استراتژیک و سپس کاهش بودجه‌های نظامی آمریکا بر دامنه آن می‌افزود ولی دعوای اصلی بر سر استقلال نظامی اروپا و ریاست نظامی آمریکا بود.

در سال ۱۹۹۱ دو طرز فکر آمریکائی و اروپائی به طور جدی رودرروی یکدیگر قرار می‌گرفت. اندیشه آمریکا مبتنی بر حفظ ناتو و رهبری آمریکا همراه با تغییرات اندکی در ساختار نظامی و تشکیلاتی ناتو که پاسخگوی نیازهای احتمالی ناشی از نابسامانی در شرق اروپا باشد. بر این اساس ریچارد چنی در ۲۹ مه ۱۹۹۱ در بروکسل پیشنهاد کرد یک نیروی سه شاخه‌ای با ترکیب اروپائی - آمریکائی تشکیل شود: مرکب از نیروی واکنش سریع (مشمول بر نیروی واکنش فوری یا پنج هزار نفر و نیروی واکنش سریع چند ملیتی بین ۷۰ تا ۱۰۰ هزار نفر)، دوم نیروهای اصلی با ۵۰۰ هزار نفر و سوم نیروهای مکمل. این پیشنهاد نشان می‌داد که آمریکا فقط با پاره‌ای اصلاحات ساختاری موافق است، درحالی که طرز فکر اروپائی که خود به دو بینش افراطی و اعتدالی تقسیم می‌شد بر تقویت موضع و بنیه اروپا تأکید داشت.

یک طرز فکر انگلیسی - هلندی که در ژانویه ۱۹۹۱ از طرف نماینده هلند در پارلمان اروپا و داگلاس هرد نماینده انگلستان عنوان شد، تقویت ترکیبات صرفاً اروپائی در درون جامعه اتلانتیک را شعار خود قرار می‌داد که مصداق عینی آن یقیناً تقویت «اتحادیه اروپای غربی» به مثابه پلی بین اروپا و ناتو بود. طبعاً یک فرماندهی دوگانه ناتو - اتحادیه اروپای غربی با قدرت عملیاتی خارج از محدوده ناتو نیز در درون این بینش مستتر بود که نهایتاً هم در ۱۷ آوریل ۱۹۹۱ به طور رسمی پیشنهاد شد. بینش دوم نظر فرانسه بود مبنی بر تقویت بنیه دفاعی اروپای دوازدهگانه به گونه‌ای که سازمان اروپائی درآینده جانشین ناتو گردد.^{۲۰}

تردیدها و دعوای هائی که بدین‌سان ارکان ناتو را متزلزل می‌ساخت بار دیگر با فشار آمریکا اما به طور موقت در اعلامیه کپنهاک ۷ ژوئن ۱۹۹۱ پایان یافت بی‌آنکه راه حلی دائمی برای نزاع فزاینده اروپا و آمریکا پیدا شود.

اعلامیه شورای اتلانتیک شمالی در کپنهاک در واقع پاسخی به سئوالات اعلامیه ۶ ژوئیه ۱۹۹۰ همین شورا در لندن بود که تغییر و تحولات اروپا و آینده ناتو را مدنظر قرار داده بود. اما اعلامیه کپنهاک مانند اعلامیه‌های قبلی شدیداً از نقطه نظرهای آمریکا اشباع بود. آمریکا از سالها قبل انتخاب خود را کرده بود و آن اینکه اروپا می‌تواند دست به هر ابتکار عملی بزند ولی فقط در صورتی از پشتیبانی آمریکا برخوردار خواهد بود که عملش باعث تقویت ناتو گردد نه تضعیف آن. به هر صورت ماده ۶ اعلامیه کپنهاک وظایف اتحادیه اتلانتیک شمالی را در چهار بخش مشخص می‌کرد: ایجاد محیط امن برای اروپا، مشاوره در مورد منافع حیاتی جامعه، بازدارندگی از تهدیدات احتمالی نسبت به اعضا، و دفاع در برابر متجاوز، حفظ موازنه استراتژیک در اروپا. در ماده ۷ اعلامیه نیز نقش‌هایی برای کنفرانس امنیت و همکاری اروپا و اتحادیه اروپای غربی در نظر گرفته شد که ظاهراً برآورنده خواست اروپائیان بود.^{۲۱} دست‌آوردهای اعلامیه کپنهاک را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

الف - اتحادیه اتلانتیک شمالی به عنوان یکی از ستونهای امنیت اروپا باقی می‌ماند و روابط ترانس اتلانتیک که این اتحادیه ضامن آن است تقویت می‌شود. همچنین وحدت استراتژیک مبنی بر غیر قابل تفکیک بودن امنیت اعضا کماکان حفظ می‌شود؛

ب - هویت اروپائی امنیت و دفاع که مورد درخواست اروپائیان به منظور قبول مسئولیت بیشتر در این زمینه است مورد تأیید قرار می‌گیرد؛

ج - حوزه جغرافیائی اتحادیه (آمریکا، کانادا، اقیانوس اطلس شمالی، دولتهای اروپای غربی عضو ناتو) غیر قابل تغییر است (جیمز بیکر وزیر خارجه آمریکا: آنچه خارج از حوزه ناتوست خارج از حوزه باقی می‌ماند).

نکته مهم آن بود که ضرورت حضور آمریکا به عنوان عامل اصلی ثبات و امنیت اروپا به تأیید کشورهای اروپائی برسد و این مطلب که هدف اصلی آمریکا از مذاکرات و اعلامیه‌های این سالها بود تحقق پذیرفت.^{۲۲} ولی علیرغم این تفاهات و رضایت آمریکا از توقف روند تحول در ناتو، دعوای آمریکا و اروپا ریشه‌دارتر از این است که به این سادگی حل و فصل شود. از طرف دیگر، روند تحولات به گونه‌ای است که ناتو هم دیگر نمی‌تواند فنکسیون سابق خود را حفظ کند. از یک سو آمریکا پیوسته بر کاهش بودجه نظامی و برچیده شدن پایگاههای خود مصر است و از سوی دیگر اروپا بر آن است تا آن قدر بر قدرت خود بیفزاید که اگر در ناتو هم باقی بماند اروپا در آن همکار و هم‌تای آمریکا باشد، نه زیرچتر حمایت آن و چنانچه به یک سازمان دفاعی مستقل دست یابد کمال مطلوب حاصل است. به عبارت دیگر، اروپا قصد دارد اندک اندک بر توسعه سازمانهای دفاع اروپائی بیفزاید و به همان میزان از حضور آمریکا در اروپا بکاهد و این امر با مشکلات مالی آمریکا زمینه مساعدتری پیدا می‌کند که باعث امیدواری اروپائیان است.

۲- مشکل تشکیل یک ارتش اروپائی

همکاری در تولید سلاح بدون یک ارتش اروپائی، طرحی عقیم و در حد همکاریهای اقتصادی تلقی می‌شود. از این‌رو این همکاریها و نفی ناتو در صورتی مفهوم واقعی خود را پیدا می‌کند که اروپا خود را به یک ارتش مشترک مجهز سازد. اندیشه تشکیل یک ارتش اروپائی از زمان شکست «جامعه دفاعی اروپا» در سال ۱۹۵۴ به فراموشی سپرده شده بود و حتی زمانی که ضرورت تشکیل یک پلیس اروپائی محرز بود کشورهای عضو بازار مشترک از اتخاذ تصمیمی در این باره عاجز بودند. در سال ۱۹۸۴ هلموت کهل صدراعظم آلمان موافقت خود را با تشکیل یک پلیس اروپائی اعلام کرد. اندکی بعد یعنی از ژوئن ۱۹۸۵ کشورهای فرانسه و آلمان و سه کشور بنه‌لوکس به منظور ایجاد یک فضای مشترک حقوقی و کنترل مرزها مذاکراتی را در شنغن Schengen لوکزامبورگ آغاز کردند (کشورهای ایتالیا در ۱۹۹۰ و اسپانیا و پرتغال در ۱۹۹۱ و یونان در ۱۹۹۲ به کنوانسیون شنغن

می‌گیرد. چنانچه يك کشور با پیشنهادی مخالف باشد هیچ اقدامی و تصمیمی صورت نخواهد گرفت. تنها نکته ملموس در پیمان ماستریخت ماده J4 در خصوص نقش اتحادیه اروپای غربی است که به عنوان بازوی نظامی اتحادیه اروپا در نظر گرفته شده است. در مجموع پیمان ماستریخت نه هیچ راه حل عملی خاصی برای تشکیل ارتش اروپا پیش بینی کرده است و نه الزامی را در این زمینه متوجه کشورهای عضو نموده است. در عین حال صرف ذکر مسائل دفاعی و امنیتی در این پیمان حائز اهمیت است، مابقی همه به ابتکار عمل و اقدام دولتها مربوط می‌شود.

۳- مشکل نهادی و سازمانی دفاع اروپائی

به همان میزان که علاقمندی اروپائیان به مسائل دفاعی قاره خود افزایش می‌یابد بحث بر سر اینکه چه سازمان یا تشکیلاتی می‌تواند و به عبارت صحیح تر صلاحیت دارد مسئولیت و فرماندهی امور دفاعی را در دست گیرد داغ تر می‌شود. يك پیشنهاد این بود که شورای اروپائی خود مسئولیت مسائل امنیتی مشترك را بر عهده گیرد، این راه حل شاید در مراحل ابتدائی مفید باشد ولی اگر به طور واقعی يك ارتش اروپائی پا بگیرد این شورا با مکانیسم اتفاق آراء و حساسیت نسبت به مسائل ملی نمی‌تواند يك سیستم دفاعی کارآمد را پی‌ریز و رهبری کند. پیشنهاد دیگر که بیشتر مورد توجه قرار گرفته است، فعال کردن «اتحادیه اروپای غربی» است. اولین دولتی که به فکر دوباره فعال کردن این اتحادیه افتاد فرانسه بود. ضرورت تحرك اروپا در جهت استقلال نظامی در سال ۱۹۸۴ مطرح شد و فرانسه در فوریه این سال پیشنهاد تقویت و فعال کردن اتحادیه اروپای غربی را در شورای وزیران همین اتحادیه عنوان نمود که با پشتیبانی آلمان و بلژیک روبرو شد. این حرکت در گردهم آیی آوریل ۱۹۸۵ و زرای خارجه و دفاع کشورهای عضو اتحادیه در رم پی‌گیری شد. اعلامیه پایانی این نشست ضمن تاکید بر ضرورت همبستگی جامعه آتلانتیک همکاریهای هماهنگ اروپا در زمینه‌های نظامی و تسلیحاتی را برای امنیت این قاره ضروری دانست.^{۲۶}

حاصل این جریان پلانفرم لاهه (۲۷ اکتبر ۱۹۸۷) در مورد امنیت اروپا با تاکید بر سازگاری بین هویت اروپائی یعنی اتحادیه اروپای غربی و اتحادیه آتلانتیک یعنی پیوندهای اروپا و آمریکا بود که تازه اتحادیه اروپای غربی را به وضع سالهای بین ۱۹۵۴ و ۱۹۵۷ درمی‌آورد. تدبیر دیگر این بود که اعضاء پارلمان اتحادیه اروپای غربی که از نمایندگان پارلمانهای ملی تشکیل می‌شد از بین نمایندگان کشورهای عضو در پارلمان اروپا انتخاب شوند تا نمایندگان پارلمان اتحادیه نسبت به دولتهای متبوع از استقلال عمل بیشتری که لازمه کار جمعی است برخوردار شوند.^{۲۷}

تبلور تمامی این کوششها در پیمان ماستریخت چنان که ذکر شد ماده J4 بود که از اتحادیه اروپای غربی به عنوان بازوی نظامی اتحاد اروپا نام می‌برد و چون بر اساس ماده ۷ پیمان بروکسل، سال ۱۹۹۸ سال سررسید پیمان خواهد بود شورای وزیران مأمور شد تا در سال ۱۹۹۶ گزارشی در زمینه چگونگی ادامه کار اتحادیه اروپای غربی یا تدابیر جدید امنیتی به دولتهای عضو عرضه نماید. اعلامیه مشترك سران کشورهای عضو اتحادیه اروپای غربی که در پایان اجلاس ماستریخت صادر شد و همچنین اعلامیه وزرای خارجه کشورهای عضو در Petersberg به تاریخ ۱۹ ژوئن ۱۹۹۲ نشان می‌دهد که اراده کشورهای اروپائی در مورد اعطای نقش بیشتر به اتحادیه اروپای غربی از حد مصوبات ماستریخت بیشتر است. دبیرخانه این اتحادیه نیز از لندن به بروکسل که مرکز سازمانهای اروپائی و مقر فرماندهی ناتو در اروپاست منتقل گردید و يك واحد برنامه‌ریزی نیز برای همکاریهای نظامی بین ارتشهای کشورهای عضو در درون آن به وجود آمد تا در ایفای نقشهای جدید از تسهیلات و ارتباطات بیشتری برخوردار باشد. سازمانهای اتحادیه اروپای غربی امروز مرکب از يك شورای وزیران

پیوستند). این بحثها که تا کنوانسیون شنگن در ۱۹ ژوئن ۱۹۹۰ ادامه یافت جز توافق بر سر پاره‌ای همکاریهای بین پلیس‌های ملی نتیجه دیگری به بار نیاورد. اینگونه بن بستها حکایت از آن داشت که توافق در خصوص مسائل پلیسی و نظامی باید با ابتکار عمل رؤسای کشورها صورت گیرد. فروپاشی شوروی که همچنان تازه‌ای در میان اروپائیان ایجاد کرد محرکی بود تا رؤسای فرانسه و آلمان با الهام از ملاقات دوگل و ادناثر در سال ۱۹۶۳ دست به کار پیشنهادها و ابتکار عملهای تازه‌ای شوند. میتران و کهل در ملاقات آوریل ۱۹۹۰ پیشنهاد تشکیل يك بریگاد فرانسوی-آلمانی را مطرح ساختند. در آن زمان گمان می‌رفت این حرکت جنبه سمبولیک دارد و فاقد پی‌آمد عملی است، خصوصاً که آمریکا می‌توانست با ایجاد وسوسه‌هایی نظیر همکاری آلمان و آمریکا در همراهی آلمان با فرانسه اخلاص کند. ولی سران آلمان و فرانسه در ملاقات نوامبر ۱۹۹۱ تاکید کردند که این بریگاد باید هسته اصلی ارتش آینده اروپا را تشکیل دهد. تشکیل این بریگاد در اساس يك اقدام سیاسی بود تا زمینه‌های روانی اقدامات بعدی را فراهم آورد.^{۲۳} متعاقب این توافقها سران آلمان و فرانسه در ملاقات روشل (Rochelle) در ۲۲ مه ۱۹۹۲ یعنی چند ماه پس از امضاء پیمان ماستریخت که یکی از پایه‌های آن سیاست خارجی و دفاعی مشترك و تشکیل ارتش اروپائی تا پایان قرن حاضر بود، تصمیم خود مبنی بر ایجاد يك هیأت آلمانی - فرانسوی موسوم به Euro corps را اعلام کردند تا سایر کشورهای اتحادیه اروپای غربی نیز به آن بپیوندند. این پیشنهاد در آغاز فقط با استقبال اسپانیا و بلژیک مواجه شد، درحالی که آمریکا و انگلستان شدیداً در برابر آن واکنش نشان دادند. این هیأت که قرار بود در ۱۹۹۵ وارد عمل شود شامل ۴۵ هزار سرباز و مرکز استقرار آن استراسبورگ تعیین شده بود. اما این هیأت که هدف خود را در درجه اول دفاع از اروپا و در درجه دوم انجام رسالتهای انساندوستانه در خارج از حوزه اتحادیه آتلانتیک شمالی اعلام می‌کرد می‌بایست ابتدا به رفع سه مشکل بپردازد. یکی تغییر قانون اساسی آلمان که در وضع فعلی تمامی نیروهای آلمان را در چارچوب ناتو قرار می‌داد. دیگر اصلاح ساختار ارتش فرانسه برای انجام مأموریت در خارج از مرزهای ملی و بالاخره تقویت این هیأت در مقابل حملات اعضای دیگر ناتو که خود هزینه بالائی را طلب می‌کرد.^{۲۴}

اما از تأثیر همکاریهای دفاعی آلمان و فرانسه بر سایر کشورهای اروپائی نباید غافل بود. این همکاریها که به تدریج در دهه ۱۹۸۰ وسعت گرفت بر همکاری ایتالیا، اسپانیا و فرانسه در مورد امنیت دریای مدیترانه اثر مثبت گذاشت و به همکاری فرانسه و انگلستان نیز در زمینه‌های استراتژیک کمک کرد که چنانچه روزی به توافق بین دو کشور در مورد دفاع هسته‌ای می‌انجامد گام مهمی در پیشرفت دفاع مشترك محسوب می‌شود.^{۲۵} اما تصمیم رئیس‌جمهور جدید فرانسه ژاک شیراک مبنی بر انجام آزمایشهای هسته‌ای که با اعتراضات گسترده دولتهای مختلف جهان از جمله هم‌پیمانان فرانسه و بخصوص انگلستان روبرو شد نشان می‌دهد که اگر قرار باشد روزی مسئله رهبری و فرماندهی نظامی اروپا به طور جدی مطرح شود اختلاف بزرگی بین کشورهای بزرگ اروپا بروز خواهد کرد. فیلیپ سگن Seguin از نزدیکان ژاک شیراک انگلستان و آمریکا را متهم به دامن زدن به اعتراضات ضد فرانسوی کرد و این اتهام پی‌مورد نبود. زیرا در گذشته نیز چنین آزمایشهایی صورت می‌گرفت ولی هیچگاه با اعتراض جدی روبرو نمی‌شد. حساسیت قضیه بیشتر به دلیل شرایط زمانی و جدی بودن دفاع اروپائی است و این درحالی است که اگر همکاری امنی بین فرانسه و انگلستان و حتی با مشارکت آلمان صورت نگیرد ارتش اروپا در آینده فاقد کارائی خواهد بود. شکل حقوقی همکاریهای دفاعی نیز کمتر از این خالی از اشکال نیست. دومین رکن پیمان ماستریخت «سیاست خارجی و دفاعی مشترك» است که هدف آن چنانکه در ماده B این پیمان آمده است رسیدن به دفاع مشترك است. در عین حال تصمیمات مربوط به سیاست خارجی و امنیتی مشترك با «شورای اروپائی» (سران کشورها) است که بر اساس اتفاق آراء صورت

خارجہ و دفاع است کہ دوبار در سال تشکیل جلسه می‌دهد و یک کمیته دائمی مرکب از سفرای دائمی کشورهای عضو و یک دبیرخانه و بالاخره مجمع مشورتی که اعضای آن را شورای اروپا (تأسیس ۱۹۴۹) تعیین می‌کند و در پاریس تشکیل جلسه می‌دهد.

اما سؤال اصلی همچنان به جای خود باقی است. چه سازمانی صلاحیت اداره و فرماندهی ارتش آینده اروپا را دارد؟ آیا اتحادیه اروپای غربی از قوام و صلاحیت لازم برخوردار است؟

□□ زیرنویسها

* - Suprême Headquarters Allied Power in Europe.

1. Claude Delmas, L'OTAN, Paris, PUF, 1981, p 29.
2. C. Delmas, Armement nucléaire et guerre froide, Paris Flammarion, 1971, p, 66.
3. L'OTAN, opcit, pp 29-30.
4. Ibid, p 45.
5. Charles Zorgbib, Histoire de la Communauté Européenne, PUF, 1993, p28.
6. Pascal Fontaine, L'Union Européenne, Paris, Seuil 1994, p 28.
7. C. Zorgbib, op, cit p 30.
8. C Zorgbib, Dictionnaire de la Politique Internationale PUF, 1988, p 685.
9. Martin Meusy, La Defense de l' Europe occidentale, PUF, 1972, p30.
10. Ibid, p 32.
11. C. Zorgbib, 1988, p 312.
12. Raoul Girardet, La Defense de l' Europe, Paris, Complexe, 1988, p 312
13. J. P. Chauvot de Beauchêne , «Le Programme de Recherche Euclid», Paris, Defense Nationale juillet 1991, pp 105-121.
14. Cf - F. De la Serre / Leruez / Wallace, Les politiques de la France et de la Grande - Bretagne depuis 1945, Paris Presses de la Fondation Nationale des Sciences Politiques 1990, pp 167-169.
15. J. P. Chauvot de Beauchêne, op, cit p, 108.
16. cf - R. Girardet, op, cit, p, 97.
17. Ibid, p 99.
18. P. Gerbet, «Defense Commune et Problème institutionnel» in, Girardet, op, cit, P. 27
19. cf, André Dumoulin, «La Fermeture d'installations militaires Americaines en Europe», Defense Nationale Decembre 1992, pp, 37-51.
20. cf, F. Geré, «L'Europe et L' OTAN dans la Strategie Americaine», Defense Nationale, Aout- Sep, 1991, pp, 49-65.
21. Ibid, p, 50.
22. P. MoreauDefarges, «les Etats Unis et le Malentendu Européen», Defense Nationale, Aout - sep, 1991, p 92.
23. Leon Chabannes, «Pour une Defense Europeenne Par Dissuasion globale», Defense Nationale, Jan 92, p 67.
24. Cf, Igor Mitrofanoff, «L'Eurocorps: Mode d'emploi» Defense Nationale, Dec 1992, pp 29-37.
25. cf, B. de Bressy, «La Cooperation Franco - Britannique dans la nouvelle donne stratégique», Defense nationale, Avr. 1992 pp 83-90.
26. R. Girardet, op. cit, pp 42-43.
27. J. Thomas Nordmann, u Question Pour une Europe affaire» in R. Girardet, op. cit p21.
28. Discours D'ouverture de René - Jean Dupuis, in Secretariat General De la Defense Nationale: Defense Nationale et Sécurité Européenne Dans le nouveau Contexte International Dossier N 29, 14-15 Sep 1988, p 19.
29. Regis Debray, Tous Azimut, Paris Odile Jacobe, 1989, p11.
30. Ibid, pp 191-192.

نتیجه

ضرورت تشکیل یک ارتش اروپائی درحالی مطرح می‌شود که سه مشکل بزرگ در سر راه چنین ارتشی وجود دارد. مشکل اول همان مشکل قدیمی بودجه است که قبلاً به آن اشاره کردیم. اگر اروپا از اول دست به کار ایجاد ارتش مشترک شده بود اینک با سهولت بیشتری می‌توانست راه خود را ادامه دهد. ولی در شرایطی که باید همه چیز را از صفر شروع کند کدام کشور جز آلمان و احتمالاً فرانسه حاضر به قبول سهمیه بالای خود در این سرمایه‌گذاری خواهد بود؟ مشکل دوم نارسائیهای تکنولوژیک است که هنوز ادامه دارد و معلوم نیست در چند سال آینده، اروپا قادر خواهد بود تکنولوژی نظامی خود را به سطح امروز آمریکا برساند. اگر اروپا قادر نباشد در مقابل صنایع نظامی روسیه و آمریکا به رقابت برخیزد حتی اگر ارتشی هم پا بگیرد چیزی جز یک بنای متجوف نخواهد بود. مشکل سوم اختلاف نظرها است. یک صاحب نظر فرانسوی در سخنان خود در میزگرد امنیت اروپا که در روزهای ۱۴ و ۱۵ سپتامبر ۱۹۸۸ تشکیل شده بود گفت: «نظریه‌ای که دفاع مشترک اروپا را یک افسانه معرفی می‌کند بر این فرض استوار است که در شرایط فعلی یعنی فقدان همبستگی سیاسی، دولت‌های اروپا مشغله‌های کاملاً متفاوتی دارند»^{۲۸}. این نکته نه تنها یکی از موانع تشکیل ارتش اروپائی که یکی از موانع پایدار در سر راه وحدت سیاسی و حتی اقتصادی اروپا بوده است. نکته مهم‌تر این است که دفاع در مسائل نظامی خلاصه نمی‌شود. برای دفاع از اروپا بسیج همگانی این قاره ضرورت دارد. به قول ژری دبره، یک استراتژی همه‌جانبه لازم است تا اقتصاد، سیاست و امور دفاعی اروپا را با به پای هم به نقطه مشترکی برساند. او می‌گوید: «از دو طریق می‌توان از روح اروپا عکسبرداری کرد. یکی استیضاح فرهنگی و دیگری دفاعی. این حقیقت دارد که فرهنگ ریشه همه چیز از جمله مسائل اروپاست، اما مسئله دفاع پایان کار است. یعنی سؤال در زمینه دفاع اروپا معکوس کردن مسئله فرهنگ یا به عبارتی شروع کارنامه اروپا از آخر دفتر است»^{۲۹}. به قول همین صاحب نظر، ابهام در خود اروپاست. نه تنها سیستمها متفاوت است بلکه ارتباطات نیز بیشتر با خارج اروپاست: «هر یک از اعضای جامعه اروپا وسعه خاص خود را دارد. اغلب چه به لحاظ زبانی، تاریخی، آب و هوا و حتی افسانه‌ها با خارج از قاره بیشتر در ارتباط اند. هلند به لحاظ فرهنگی با جهان انگلیسی-آمریکائی زندگی مشترک دارد، یونان با جهان ارتدکس شرق، پرتغال با برزیل و آنگولا و موزامبیک، دانمارک با کشورهای اسکاندیناوی، اسپانیا با آمریکای لاتین، فرانسه با مغرب عربی، آفریقای فرانسه زبان، کانادا، لبنان و سرزمین‌های ماوراء بحار... اروپا از هم پاشیده نیست ولی تنوع محیط اطراف برای ایجاد اشکال در تعریف منافع امنیتی مشترک کفایت می‌کند»^{۳۰}. اگر لازم رسیدن به دفاع مشترک اتخاذ یک سیاست خارجی مشترک است چگونه می‌توان انتظار داشت با این همه گرایشهای متفاوت در سیاست خارجی به چنین وحدت نظری دست یافت. درست است که فروپاشی شوروی زمینه مناسبی برای اقدامات مستقل‌تر اروپا فراهم آورده است ولی آیا اروپا جز در سایه یک دشمن مخوف قادر خواهد بود کاسه‌های خود را یک کاسه کند و به نقطه مشترکی که لازمه تشکیل یک ارتش و سیاست دفاعی مشترک است دست یابد؟ به نظر می‌رسد که واقعا این امر بیشتر به افسانه نزدیک باشد تا به واقعیت.